

بنام حضرت داوود جان دُود



# پسرکِ بی کبریت

از سری داستان‌های سال نو  
شرحی بر «دخترک کبریت فروش»  
نوشته‌ی هانس کریستن آندرسن

گرگوری مگوایر

مترجم: کامروا ابراهیمی

به جرالدين فِگان  
و هزاران هزار کتابدارِ ديگر  
که در اين زمانه‌ی تاريخ،  
می‌کوشند چراغ کتابخانه‌ها  
را روشن نگه دارند.

## درباره‌ی نویسنده

گرگوری مگوایر<sup>۱</sup> نویسنده‌ی پرفروش‌ترین کتاب‌ها و نگارنده‌ی آثاری چون «اعترافات یک ناخواهری زشت»، «گم شده»، «ای آینه، ای آینه»، و «سال‌های شیر» است؛

مجموعه‌ای شامل داستان‌های «شیر»، «مادر-عفریته»، و «شیری در میان مردم». «شیر»، اکنون یک اثر کلاسیک محبوب است که پایه و اساس نمایش موزیکالی با همین نام و برنده‌ی جایزه‌ی «تونی اوارد» را تشکیل داده است.

مگوایر - هم در میهن‌اش و هم در خارج از کشور - در باب هنر، ادبیات، و فرهنگ سخنرانی‌های فراوانی ارائه کرده است. او به همراه خانواده‌اش نزدیک بوستون، در ماساچوست زندگی می‌کند.

---

1. GREGORY MAGUIRE

## فهرست

۱۱	بخش یک
۲۳	بخش دو
۳۳	بخش سه
۴۱	بخش چهار



## یادداشتی بر «پسرک بی کبریت»<sup>۱</sup>

و منبع الهام‌اش، «دخترک کبریت فروش»<sup>۲</sup> نوشته‌ی هانس کریستین آندرسن<sup>۳</sup>

«دخترک کبریت فروش»، اثر نویسنده‌ی دانمارکی «هانس کریستین آندرسن» که به دعوت سردبیر تهیه‌کننده‌ی مجموعه‌ای از تصاویر الهام‌آفرین نگاشته شده بود، در ۱۸۴۳ موفقیت و دستاورد بزرگی کسب کرد. یکی از آن تصاویر، کودکی را نشان می‌داد که در خیابان چوب کبریت می‌فروخت.

بخش دوم داستان «پسرک بی کبریت» تقریباً شیوه‌ی روایتگری آندرسن را به طور دقیق دنبال می‌کند، هرچند در راستای بهبود درام، من داستان را از شب سال نو<sup>۴</sup> به شب کریسمس<sup>۵</sup> انتقال داده‌ام. همچنین اجازه دادم در این داستان دخترک کبریت فروش به روح مادر از دست رفته‌اش بیوندد، بر خلاف آنکه در نوشته‌ی آندرسن، دخترک به دیدار مادر بزرگ فقید و محبوبش می‌شتابد.

برعکس باقی محبوب‌ترین قصه‌های آندرسن، «دخترک کبریت فروش» برای القای جذابیت و گیرایی‌اش، نه به موجودات سحرآمیز تکیه دارد نه به آرایه‌ی جان‌بخشی. درست است، جادوی مقدس رحمت خداوند به فقرا و سپس مردن ممکن است در صحنه‌ی پایانی داستان حکمفرما باشد، اما خوانندگان احتمالاً می‌توانند به راحتی تصورات دخترک را به عنوان اوهام کودکی که از سرما در حال یخ زدن و مرگ است تعبیر و تفسیر کنند. آندرسن این داستان را در دومین مجموعه‌ی افسانه‌هایش گنجانده است.

1. Matchless

2. The Little Match Girl

3. Hans Christian Andersen

4. New Year's Eve: شروع سال نو میلادی

5. Christmas Eve: تولد عیسی مسیح



در حالی که داستان‌های «پری دریایی کوچولو<sup>۱</sup>»، «جوجه اردک زشت<sup>۲</sup>»، و «سرباز حلبی وفادار<sup>۳</sup>» قدرت افسونگری‌شان را به خوبی حفظ می‌کنند، موقعیت دخترک کبریت فروش اما برای مخاطبان عصر مدرن بیش از اندازه غم‌انگیز جلوه‌گر شده است. در انتخاب این قصه برای بازنگری - یا بازسازی، شاید - امیدوار بودم با پیدا کردن راهی برای بازگرداندن داستان به صحنه‌ی متعالی قابل درک برای بسیاری از خوانندگان قرن نوزدهم، بچه‌ها و همین‌طور بزرگترها، شان و اعتبار متن اصلی را نمایان‌تر کنم.

«پسرک بی‌کبریت» در اصل برای استفاده به صورت نسخه‌ی شنیداری نگاشته شد. این داستانک، نخستین بار در روز کریسمس ۲۰۰۸ در برنامه‌ی «حساب همه‌چیز شده» از رادیوی عمومی ملی توسط خود نویسنده به اجرا درآمد.

در پایان سپاس‌گزاری می‌کنم از کاسی جونز، اندی نیومان، جرمی نیوسباوم، ویلیام ریس، تیمی بی‌همتا از با استعدادهای دوران؛ از سوزان والیدنا و اشلی برایان، که بستر لازم را برایم فراهم ساختند؛ و از الن سیلوا در رادیوی عمومی ملی، که از من دعوت کرد تا برای تعطیلات کریسمس و سال نو فرصت خلق داستانی تازه را داشته باشم.

گرگوری مگوایر

آوریل ۲۰۰۹

- 
1. The Little Mermaid
  2. The Ugly Duckling
  3. The Steadfast Tin Soldier

# بخش یک



در دوردستِ شمال، توی جزیره‌ای که از سپتامبر تا خودِ آوریل یکریز برف می‌بارید، پسریچه‌ای به نام فردریک زندگی می‌کرد. در سرمای سخت و استخوان‌سوز جزیره، فردریک خودش را با رازی که درون سینه‌اش پنهان کرده بود گرم نگه می‌داشت. بعضی روزها دمِ صبح توی آشپزخانه، آبِ پارچ یخ می‌زد و مثل سنگ سفت می‌شد. فردریک مجبور می‌شد با قاشق چوبی یخ را بشکند. بعد تکه‌های یخ در حال ذوب را توی یک نعلبکی می‌ریخت روی هم جوری که آدم را یادِ آب شدنِ یخ‌های بندرگاه می‌انداخت. یخ‌های کوچکِ تقِ تق و آرام صدا می‌کردند؛ ولی تکه‌یخِ بزرگِ غرغر می‌کرد، درست عین مادرش.

خانوم سرصبحی با آن صدای گرفته‌اش داد زد: «نه آفتاب لعنتی! حالا وقتش نیست! نه! یه روز دیگه با بدبختیای کوفتی خودش داره از راه می‌رسه تا دوره‌ام کنه و رو سرم خراب شه. کجایی پسر؟ بیسکویتِ زنجفیلی و شیرین من کو؟»  
فردریک گفت: «دارم براتون چائی می‌ذارم تا بخورین و حسابی گرم شین.»

